



زوایای گفت‌وگوی ملائکه و خداوند در باب انسان/نسبت انسان کامل و علم

آیت‌الله قرهی در آخرین جلسه تفسیر خود به بیان نکاتی در باب آیه 30 سوره مبارکه بقره پرداخت که مشروح سخنان ایشان در ادامه می‌آید.

آیت‌الله قرهی در آخرین جلسه تفسیر خود به بیان نکاتی در باب آیه 30 سوره مبارکه بقره پرداخت که مشروح سخنان ایشان در ادامه می‌آید.

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُقْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ يَحْنُ تُسَيِّحُ بِحَمْدِكَ وَ يُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» [1]

جلوه‌نمایی فجور انسان برای ملائکه!

در جلسه گذشته بیان کردیم: پروردگار عالم، خلیفه الهی را در انسان، به عنوان اعلاى خلقت، تبیین فرمودند. اما ملائکه الهی هم، از جنس طهارت مطلق هستند و آن که در مقام طهارت قرار گرفت، طبیعی است به علم (در حد علم بما هو علم، نه در حد دانش ظاهری)، آن هم از ناحیه خدا می‌رسد. به فضل الهی روایات علم را بیان می‌کنیم که علم در ابتدا، اسرار الحکم است و بعد از حکمت، در حقیقت، اسرار البطون من الحکم است. لذا هر کس در مقام طهارت قرار گرفت، صددرصد به مرحله نخست این علم می‌رسد.

حال، وقتی ممزوج فجور و تقوا از ناحیه خدا درون انسان قرار گرفت «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» [2]؛ خصوصیت فجور برای ملائکه الهی - که به عنوان جنس طاهر هستند و این خصوصیت دوم را ندارند - جلوه کرد و بزرگنمایی یافت. چون معمولش این است: آن کسی که صفاتی را ندارد، وقتی آن صفات را در دیگری می‌بیند، در نظرش، بزرگ جلوه می‌کند. در این نکات و جورچینی که تبیین می‌کنم، تأمل کنید.

مثلاً انسان‌هایی که به صفت تقوا مزین نیستند و مراتب تقوا را طی نکردند؛ وقتی حالات متقین را می‌بینند، چون جنس خودشان، جنس فجور و یا جنس بین فجور و تقوا (به تعبیر قرآن کریم و مجید الهی، «مُذْذَبِينَ» [3]) است؛ متعجب می‌شوند. در حالی که متقین وقتی همدیگر را می‌بینند، نه تنها تعجبی نمی‌کنند، بلکه از این باب که جنس خودشان را پیدا کردند، در فرح هستند؛ مانند همان تعبیر عامیانه که بیان می‌شود: کبوتر با کبوتر، باز باز؛ کند همجنس با همجنس پرواز. لذا وقتی متقین عالم همدیگر را می‌بینند، حال فرح و شادمانی دارند، اما حال تعجب ندارند. اگر هم درجات تقوای آن‌ها متفاوت باشد، حال سبقت دارند. اصلاً مسابقه هم از همین سبقت است؛ یعنی حال آن کسی را که در تقوا، برتر است، می‌بینند؛ خودشان هم می‌خواهند بر آن سبقت، ورود پیدا کنند.

اما باید توجه داشت که متقین، حال غبطه هم ندارند؛ چه برسد به حال حسادت! حال حسادت و حال غبطه را قبلاً به نوعی تبیین کردیم، گرچه خودش یک بحث مفصل است که حال حسود چیست؟ یا حال آن که مغبوط است و غبطه حالیه دارد، چیست و ...

لذا حال متقین در برخورد با هم، حال تعجب نیست، بلکه حال فرح است. حتی متقین عالم وقتی در مقام تقوا رشد کردند، پله‌ها و درجات تقوا را طی کردند، حال تقوای آن‌ها به درجه تالی‌تلو معصوم و حال عصمت رسید و من الاتقیاء شدند، نه من المتقین «إِنْ أَكْرَمَكُمُ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ» [4]؛ طبیعی است آن‌ها هم از این انسانی که در فجور غوطه‌ور است، متعجب هستند. مثلاً - در مثال مناقشه نیست - امروز اگر ببینیم کسی، وجهی را که مقدار آن قابل تأمل است، مثلاً میلیون‌ها تومان پول، پیدا کرده و به صاحبش می‌دهد؛ متعجب می‌شویم، در بوق و کرنا می‌کنیم که کار خیلی خوبی است. او را تشویق می‌کنیم تا دیگران هم به این کار، ترغیب شوند. حتی با او مصاحبه می‌کنند و سیما نشان می‌دهد و در رسانه‌ها بیان می‌شود که فلانی پول زیادی را پیدا کرده و به صاحب اصلی آن داده است!

اما در زمان نبی مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اگر کسی نعوذ بالله پولی را برمی‌داشت، تعجب می‌کردند؛ یعنی مثل الآن نبود که از برگرداندن پول به صاحبش تعجب می‌کنند؛ بلکه این را یک وظیفه می‌دانستند و می‌گفتند: مگر می‌شود کسی، جنسی را که متعلق به خودش نیست، بردارد؟! طبیعی است که یا برنمی‌دارد و یا اگر برداشت، دنبال صاحبش می‌گردد و به صاحبش می‌دهد.

اتفاقاً خیلی از این موارد تبیین شده که مثلاً گاهی جنسی در بازاری می‌ماند. این هم که بیان می‌شود: امام بر مجهول المالک، حاکمیت دارد، همین است. چون گاهی جنس نزدیک به فساد بود و مالکش پیدا نمی‌شد و دیگر به عنوان مجهول المالک بود. در این‌جاست که امام، به عنوان حاکم شرع، این را در دست می‌گیرد و مدتی برای آن قرار می‌دهد و بعد از آن، بیان می‌فرماید که کجا خرج شود تا فسادى در آن به وجود نیاید. حتی اگر یک موقعی صاحبش پیدا شد و نشانه‌های آن را داد و دیدند درست است، عوضش را به او می‌دهند.

اما مثلاً امروزه تعجب می‌کنند که کسی وجه یا جنسی را بدون این‌که دخل و تصرفی در آن داشته باشد، به صاحبش برگردانده است. لذا اگر کسی چنین کاری انجام دهد، می‌گویند: بارک‌الله! آفرین! چه آدم خوبی است! واقعاً انسان است! چنین کسانی کم

پیدا می‌شوند و ... ولی حال متقین عالم، این نیست. بلکه حال آن‌ها، به گونه‌ای است که اگر کسی، غیر از این عمل کند، متعجب می‌شوند!

حالا چون ملائکه الهی هم، خودشان در مقام طهارت مطلق بودند؛ این فجور برای آن‌ها جلوه کرد. وقتی هم صفتی در طرف مقابل جلوه کند، آن را به عنوان اصل آن طرف مقابل می‌بینند.

به ما همین را بیان کردند که مثلاً اگر کسی را دیدید که ظاهرش، ظاهر مؤمنین است و تا حالا خلافتش ثابت نشده؛ ظاهرش، دلالت بر باطنش است، «الظاهر يدلّ علی الباطن». مثلاً انسانی، مؤمن و مسجدی است که محاسن دارد، درست است که امکان دارد کسی نعوذ بالله، در مقام نفاق، این چهره را داشته باشد، اما تا ثابت نشده، این ظاهر، دلالت بر همان باطنش است. لذا ما می‌خواهیم جواب بدهیم که چطور شد ملائکه الهی فهمیدند که انسان خون می‌ریزد و فساد می‌کند «مَنْ يَقْسِدْ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ؟» این مطالب را از کجا دیدند؟

معلوم است چون آن‌ها در طهارت مطلقند، طهارت، برایشان خیلی مهم نیست؛ یعنی تقوای انسان برایشان خیلی جلوه نکرد و آنچه برای آن‌ها جلوه کرد، این بود که ذوالجلال و الاکرام، فجور را در انسان قرار داده است «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» و در فجور هم خون‌ریزی و فساد است، در حالی که خودشان در طهارت مطلق هستند و می‌گویند: «تَحْنُ تُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ» ما که اصلاً در وادی فسق و فجور، فساد و خون‌ریزی نیستیم، ما فقط تسبیح و تقدیس تو را می‌کنیم. پروردگار عالم هم بیان فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

معلوم می‌شود، این نوع نگاه، بالاخره یک نوع علم اوّلیّه را - گرچه علم حقیقی نیست - می‌آورد و در ما هم می‌تواند این‌طور باشد.

حضرت حجت(روحی له الفداء)، فتوای کدام مرجع را اصلاح نمودند؟

حالا روایتی را بیان می‌کنم که مؤید مطالب فوق است؛ چون طبیعی است مطالب باید بر حسب فرمایشات بزرگان و اعظم باشد و همان‌طور که می‌دانید فرمایشات بزرگان و اعظم ما هم ریشه در خود آیات و روایات الهی دارد. لذا این‌طور نیست که اعظم و بزرگان، عرفای عظیم‌الشأن، اولیاء خدا و خصّیصین حضرت حق، کلامی را بیان کنند که کلام خودشان باشد.

قبل از بیان روایت، نکته‌ای را بیان کنم که خیلی عالی است و شاید درک آن برای ما خیلی سخت باشد. سید مرتضی(اعلی الله مقامه الشریف)، آن آیت عظمی (برادر سید رضی)(اعلی الله مقامه الشریف) که ایشان هم از آیات عظام و بزرگان ما بودند و هر دوی آن سیدین نبّیین(اعلی الله مقامهما الشریف)، شاگردان حضرت شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز(روحی له الفداء و سلام الله علیه) بودند) راجع به وجود مقدّس استاد عظیم‌الشأنشان، حضرت شیخنا الاعظم(روحی له الفداء و سلام الله علیه) می‌فرمایند: همه وجود ایشان، از نوک پا تا فرق سر، به عنوان تقوا بود و اصلاً او تقوا بود، «من رجلي إلى رأسه، فهو التقوى».

یعنی شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز(روحی له الفداء و سلام الله علیه)، تقوای مجسم بودند. حالا معلوم است چنین کسی که این حال را دارند، همه مسائل در ید قدرت ایشان است و براساس همین است که علم‌ها هم تفهیم می‌شود و مطالب را می‌فهمند و همین‌طور از خودشان چیزی نمی‌گویند و هر چه که بیان می‌کنند، من ناحیه الحجه(روحی له الفداء) است.

کما این که در مورد اوّلین فتوایی که حضرت شیخنا الاعظم(روحی له الفداء و سلام الله علیه)، اوّل مرجع دین، دادند، بیان می‌شود: زن بارداری از دنیا رفته بود، محضر شیخنا الاعظم(روحی له الفداء و سلام الله علیه) آمدند و عرضه داشتند: این بانو، باردار بوده و از دنیا رفته است، آیا باید شکم زن را شکافت و طفل را بیرون آورد و یا به همان حالت او را دفن کنیم؟ فرمودند: او را به همین حالت دفن کنید. آن مرد برگشت، ولی متوجّه شد، سواری از پشت سر می‌تازد و می‌آید، وقتی نزدیک او رسید، گفت: ای مرد! شیخ می‌گوید: شکم آن زن را بشکافید و طفل را بیرون بیاورید، بعد او را دفن کنید؛ این، اهانته به میّت نیست. مرد روستایی همان کار را کرد و پس از مدتی، ماجرای آن سوار را برای شیخ نقل کردند. شیخ فرمودند: من کسی را نفرستاده بودم. معلوم است آن شخص، نماینده حضرت صاحب(روحی له الفداء) بوده‌اند، حالا که ما در احکام شرعی اشتباه می‌کنیم، همان بهتر که دیگر فتوا ندهیم. لذا در خانه خود را بست و بیرون نیامد. اما از ناحیه مقدّسه حضرت صاحب(روحی له الفداء) توقیعی برای شیخ صادر شد که بر شماست فتوا دادن و بر ماست که نگذاریم شما در خطا واقع شوید.

لذا به قول بعضی از اعظم و بزرگان، کتاب المقننه در فقه ایشان یعنی فرمایشات امام و یا به تعبیر دیگر این کتاب دارای تقریر امام (از مبحث قول و فعل و تقریر) می‌باشد. چون حداقل، این است که حضرت فرموده: ما اگر دیدیم فتوایی اشتباه بود، آن را تصحیح می‌کنیم. پس معلوم می‌شود که این کتاب مورد تأیید حضرت است و به نوعی امضاء حضرت (نه امضاء حقیقی) پای فتاوی شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز(روحی له الفداء و سلام الله علیه) می‌باشد.

لذا این اعظم از خودشان چیزی نمی‌گویند و فرمایشات آن‌ها، یک نوع علم است.

تأییدیه خداوند بر علم ملائکه!

پروردگار عالم هم به ملائکه فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ یعنی نفرمود: شما اصلاً علم ندارید، بلکه فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ»، من آگاه‌تر از آن چیزی هستم که شما دارید.

یعنی شما از باب آن که در طهارت مطلق هستید، از باب علم، فهمیدید که در انسان‌ها، فجور است و آن‌ها خونریز هستند و فساد می‌کنند. اما فقط این نیست که شما دیدید؛ چون شما یک چیز ظاهری را دیدید و من آگاه‌تر از شما هستم، «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

لذا پروردگار عالم نمی‌خواهد بگوید: شما اشتباه می‌کنید، کما این که اشتباه هم نشده است. در این لباس انسانیت، چقدر خونریزان، هیتلرها، صدام‌ها، بوش‌ها و اوباماها، بودند و هستند که حتّی الآن هم دستور می‌دهند و خون می‌ریزند. خودتان

می‌بینید که الآن چگونه در سوریه عزیز، در افغانستان، در عراق و ...، خونریزی می‌شود و یا این‌که آب را به روی مردم می‌بندند و یا آن را سمی می‌کنند و چقدر چنگیزها و مغول‌هایی بودند که آمدند و آن خونریزی‌ها را راه انداختند و طفل‌هایی را که از سینه مادر شیر می‌خوردند، گرفتند و سرشان را به دیوار زدند، طوری که مغز آن‌ها را بیرون ریخت! همه این‌ها را تاریخ ثبت کرده است.

پس می‌بینید که ملائکه دروغ نگفتند؛ چون فجور را دیده بودند و این حال انسان را فهمیده بودند، لذا پروردگار عالم هم نخواست بگوید که شما اشتباه می‌کنید. برای همین عنوان «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، از طرفی تصدیق کلام خود ملائکه هم هست، اما بالاتر از تصدیق، آن است که می‌فرماید: علم من نسبت به آنچه که شما نمی‌دانید، بیشتر است. یعنی تصدیق توأم با بیان این که شما، آنچه را که من می‌دانم، نمی‌دانید.

پس ببینید تا این‌جا معلوم شد که ملائکه، با علم و قوه درآکه فهمیدند که انسان فساد و خونریزی می‌کند؛ چون در مقام طهارت بودند. خود طهارت، علم‌آور است و آن‌ها هم از راه علم متوجه شدند، نه این‌که همین‌طور حدس و گمان بزنند! کما این که از زمان هبوط همه ما در عالم - که با هبوط ابانا آدم و امّنا حوا، هبوط ما هم شد و پروردگار عالم فرمود: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» [5] همه‌تان هبوط کنید و ما هم آمدیم - مصداق‌هایش بروز پیدا کرد.

حالا این‌جا ملائکه الهی، چون در طهارت مطلق بودند، از روی علم و به درستی فهمیدند انسان - که هم به فجور و هم به تقوا پیچیده شده «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» - فساد می‌کند و خون می‌ریزد. این مطلب محقق هم شد که به عنوان نمونه، چنگیزها و هیتلرها و صدام‌ها را بیان کردیم.

پس این‌ها علم پیدا کردند، نه این که حدس زدند. منتها چرا این علم را دارند؟ چون طهارت مطلق، علم می‌آورد. لذا پروردگار عالم وقتی می‌فرماید: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، این، یک نوع تأیید است که شما علم دارید و آگاهی پیدا کردید. چون پروردگار عالم نفرمود: شما ببخود می‌کنید، شما کجا علم دارید و چرا می‌گویید: ما علم داریم؟! اما خود ملائکه هم در آن جایی که پروردگار عالم فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» گفتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا» ما که علمی نداریم، مگر آن علمی که تو به ما تعلیم دادی، «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ».

پس این‌جا هم به صراحت تبیین می‌کنند که ما علم داریم و این علم، در طهارت معلوم و موجود است؛ چون ملائکه الهی، طهارت مطلق هستند.

اشاره هم کردیم که هر کسی ببیند که طرف مقابل او، چیزی را که ضدّش است، دارد، تعجب می‌کند. لذا متقین عالم، همدیگر را که می‌بینند، تعجب نمی‌کنند؛ بلکه فرح دارند و اگر می‌بینند درجات تقوای یکی بیشتر است، این‌ها هم می‌خواهند به آن درجات برسند، سبقه بگیرند و برای رسیدن به آن درجات، مسابقه دهند. اما تعجب می‌کنند که مثلاً چطور بعضی بی‌دین هستند! امروزه مثلاً اگر کسی شیء با ارزش و یا چند میلیون پول و چک و تراول پیدا کرد و به صاحبش برگرداند، می‌گوییم: چه آدم خوبی است و ...؛ چون از بس فسق و فجور زیاد شده، تعجب، این سمتی است، اما در یک زمانی، مثلاً زمان نبی مکرم اگر نعوذبالله کسی برای خودش برمی‌داشت، تعجب بود و می‌گفتند: مگر می‌شود کسی دزدی کند؟!

لذا ملائکه الهی می‌دانند تقوا هم درون انسان هست، اما چون خودشان طاهرند، خیلی از تقوا تعجب ندارند، اما از فجور متعجبند. برای همین می‌گویند: «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» و اصلاً هیچ جاع به تقوای آدم صحبت نکردند و نگفتند: آدم، طاهر است. بلکه گفتند: او خون می‌ریزد، فساد می‌کند، اما ما تسبیح و تقدیس تو را می‌کنیم «وَوَحْنُ تُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ» و خداوند هم در جوابشان فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

پس پروردگار عالم، سخن این‌ها را که از راه علمی و به واسطه طهارتی که دارند، بیان کردند؛ تثبیت کرد و فرمود: شما درست می‌گویید، اما من یک چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

یعنی پروردگار عالم، نظریه ملائکه را رد نکرد. از این جهت هم به آن، نظریه می‌گوییم؛ چون هنوز محقق نشده بود. پروردگار عالم فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، اما هنوز که این‌ها نیامده بودند و محقق نشده بود، پس این، هنوز نظریه است. ملائکه هم براساس این که می‌دانند انسان پیچیده شده در تقوا و فجور است «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» و در فجور، فساد و خونریزی است، این را گفتند.

بعضی، این مطلب را به این صورت، تعبیر می‌کنند که انسان‌ها قبلی و نوعی مثل بشر وجود داشتند و ملائکه با توجه به حالات آن‌ها، می‌دانستند که انسان، فساد می‌کند و خونریز است؛ اما این طور نیست. کما این که من روایتی را بیان می‌کنم که قبل از خلقت انسان، اصلاً چنین موجودی خلق نشده بود و پروردگار عالم هم برای هیچ موجودی، عنوان خلیفه را تبیین نکرده بود. اما پروردگار عالم در این‌جا می‌گوید: می‌خواهم این را خلیفه کنم. لذا روایات تصریح به این دارد که اصلاً کسی جز انسان، خلیفه نبوده است.

لذا خود ملائکه چون در طهارت مطلق هستند، به واسطه علمی که برایشان به وجود می‌آید، این را می‌فهمند که در فجور، خونریزی است و این تئوری، محقق و عملیاتی می‌شود. پروردگار عالم هم، رأی و نظریه آن‌ها را رد و تکذیب نکرد، فقط فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، یعنی شما علمی به این مطلب پیدا کردید و بعضی چیزها را متوجه شدید، اما آنچه را که من می‌دانم، شما نمی‌دانید.

رابطه مستقیم تقوا و علم

خداوند در آیه بعدی می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا». در این‌جا دو سؤال مطرح می‌شود که به فضل الهی راجع به آن‌ها

بحث خواهیم کرد:

آیا بعد از این که انسان، خلق شد و فجور و تقوا داشت، آیا خود تقوا برای او، علم آور بود یا خیر؟ این «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» چه می‌خواهد بیان کند و منظور از این اسماء چیست؟

خود تقوا و طهارت، علم می‌آورد. همان‌طور که خداوند فرموده: «إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» [6] با تقوا، حق و باطل را می‌فهمید. یکی دیگر هم این است که خداوند فرموده: اگر شما متقی شوید، خداوند علم را می‌دهد «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» [7]. چون علم از ناحیه خدا است. کما این که ملائکه هم گفتند: «لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا».

پس اگر خود تقوا هم می‌تواند این علم را بیاورد و انسان هم که فجور و تقوا دارد، اگر به تقوا تمسک بجوید، علم هم برایش می‌آید، پس چرا پروردگار عالم می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»؟

شاید عمده مطلب در همین «کُلَّهَا» باشد. در مقام تقوا، هر چه که درجات تقوا بالا رود، علم هم بیشتر می‌شود. همان‌طور که بارها بیان کردم، پروردگار عالم فرموده: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَكْرَمُكُمْ»، نفرموده: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَكْرَمُكُمْ» یا «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَكْرَمُكُمْ» و ...، بلکه فرموده: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ». معلوم می‌شود که این «كِرْمَنَا» در تقوا نهفته شده است «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ». هر که متقی است، کریم است؛ اما هر که می‌خواهد اکرم باشد، باید اتقی باشد. می‌خواهی اکرم باشی، پس باید درجات تقوا را هم بالا ببری.

چون که صد آمد نود هم پیش ماست، وقتی می‌گوییم: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» معلوم است به خودی خود، علم هم هست. یعنی این‌طور نیست که بگوییم: این که پروردگار عالم گفته: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»، منظورش، «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَكْرَمُكُمْ» نبوده و علماء عبدالله تبارک و تعالی، اکرم نیستند. بلکه اصلاً اهل تقوا خودشان اهل علمند. «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» [8] اگر تقوا پیشه کنید، خدا به شما علم می‌دهد، اما هر چه تقوا بیشتر شد، علم هم بیشتر و بیشتر می‌شود.

لذا اگر شما اهل تقوا شدی، امین هم هستی. اگر اهل تقوا شدی، امیر هم هستی، ولی امیر بر قلوبی. در امارت‌ها ظاهری که بالاخره دو روز این مدیر است، دو روز آن مدیر است، دو روز این رئیس‌جمهور است، دو روز آن رئیس‌جمهور است و ... بالاخره یک رئیس‌جمهور، نهایتاً خیلی بخواهد ریاست کند باشد، دو تا چهار سال، رئیس‌جمهور است، اما کسی که اهل تقوا شد، امیر بر قلب‌هاست. امیر بر قلب‌ها نیاز ندارد که امارت ظاهری داشته باشد و در آن‌جا حکومتی کند و ... پس معلوم می‌شود که مقام تقوا خودش علم می‌آورد و هر چه تقوایت بیشتر شد، علمت هم مدام بیشتر می‌شود.

سجده ملائکه به انسان بدون هیچ تأملی!

اما این «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» چیست که وقتی پروردگار عالم فرمود: اگر شما در دعوی خودتان صادق و راست می‌گویید، این اسماء را بیان کنید «فَقَالَ أَتَيْنُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

شما مدعی شدید که «تَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ»، ولی این‌ها فساد می‌کنند. حالا می‌گویید: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ». وقتی هم به آدم دستور داد: «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»، و آدم آن‌ها را از اسماء باخبر کرد، فرمود: به درستی که من به غیب آسمان‌ها و زمین آگاه‌ترین هستم، «فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» [9].

لذا تا به ملائکه هم امر شد که سجده کنید «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» [10] - حالا بیان می‌کنیم «إِذْ» چیست - دیگر طبیعی است، محققاً سجده کردند «فَسَجَدُوا»؛ یعنی فهمیدند جای تأملی نیست. چون آن‌ها طاهر هستند و معلوم است که طهارت، نعوذ بالله آنانیّت نمی‌آورد که بگوید: حالا من باید تأمل کنم. لذا می‌فرماید: «فَسَجَدُوا»، به تحقیق سجده کردند. لذا در ابتدا هم که بیان کردند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُقْسِدُ فِيهَا وَ يُسْفِكُ الدِّمَاءَ»، برای این بود که از روی علم، فجور را دیدند و اعتراض به این معنا که حسادت کنند، نبود؛ بلکه فهمیدند در انسان، فجور است و در فجور هم فساد، و در آخر، خونریزی به وجود می‌آید.

لذا با این که هنوز بشر به کره زمین نیامده و این قضایا و مسائل پیش نیامده، ملائکه این را از مقام علم فهمیدند؛ چون در طهارت مطلق بودند و آینده را می‌دیدند و آینده‌نگر بودند که در فجور، این خصوصیات هست. منتها آن جایی که پروردگار عالم می‌گوید: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» من یک چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید؛ یعنی این را متوجه شدید که فساد و خونریزی هست، اما همه چیز را نمی‌دانید.

آن‌وقت وقتی برای آدم مطالب را بیان کرد، حالا به آن‌ها گفت: اگر راست می‌گویید، بگویید، گفتند: ما نمی‌دانیم، «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ».

اما وقتی پروردگار عالم به آدم گفت: بگو این‌ها چیست، آدم نشان داد و پروردگار عالم هم گفت: حالا متوجه شدید غیب آسمان‌ها و زمین، دست من است؟ درست است که شما ملائکه هستید و می‌دانید و الآن در دستگاه من دارید می‌چرخید، اما شما که همه مطالب مرا نمی‌دانید. «وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» من آنچه را که آشکار و پنهان است، می‌دانم. حالا وقتی گفت: به آدم سجده کنید، طبیعی است این‌ها سجده کردند و عناد نورزیدند.

این کلیات بحث است، حالا جزء به جزء آن و روایاتی را که راجع به علم و علمی که انسان دارد، بیان شده، اشاره خواهیم کرد.

انسان کامل و علم

عارف عظیم‌الشان، مرد الهی و بزرگوار، ملا محسن فیض کاشانی (اعلی الله مقامه الشریف)، کتابی به نام «کلمات المکنونة من علوم اهل الحکمة و المعرفة و اقوالهم» دارند که در این کتاب، نکاتی راجع به علم پروردگار عالم و علم انسان و این که انسان کامل چه مطالبی را دارد، بیان کردند.

ایشان می‌فرمایند: یکی از مطالب انسان کامل، این است که علم در وجود او موجود است. ایشان راجع به «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» مفصل بحث می‌کنند و اسمش را هم این‌طور گذاشتند: «کلمه فیها اشارة أنَّ الانسان الكامل، هو المدبّر للعالم بعلمه» - البته این مطالب به طور مفصل بیان می‌کنیم و در این‌جا می‌خواهیم فهرستش را مطرح کنیم و در آینده به آن ورود پیدا می‌کنیم -

یا باز در جای دیگر، به یک کلمه دیگر اشاره کرده و می‌فرمایند: «کلمه فیها اشارة إلى أنَّ الانسان الكامل، هو العالم الكبير». لذا راجع به انسان خیلی از نکات را بیان می‌کنند. یا مثلاً باز ببینید چه می‌فرمایند، خیلی جالب است، می‌فرمایند: «کلمه فیها اشارة إلى أنَّ الانسان الكامل، هو الجامع لانواع»، یا این که باز یک مطلب عالی دیگر بیان می‌فرمایند، می‌فرمایند: «کلمه فیها اشارة إلى أنَّ الانسان الكامل، له الاولیة و الآخرة»، یعنی همه چیز در این انسان کامل موجود است.

لذا با توجه به مطالب ایشان، معلوم می‌شود این «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» چیست و خیلی زیبا و عالی آن را تبیین می‌کنند. اولین نکاتی که در این کلمات مکنونه تبیین می‌کند، راجع به پروردگار عالم است، به عنوان مثال «کلمه فیها اشارة إلى الصفات و الاسماء و أنها عين الذات». بعد می‌آید راجع به علم پروردگار عالم می‌گوید، مثلاً موضوع «کلمه فیها اشارة إلى کیفیة تعلّق العلم الأزلی بالأشیاء» را بیان می‌فرماید. آن وقت راجع به انسان می‌گوید که انسان هم علم دارد و این علم چیست، یا انسان کامل باید مدبّر بر عالم باشد، یا انسان کامل، آن کسی است که در عالم، عالم کبیر هست و ...، تا به این‌جا می‌رسد که انسان کامل این است: «کلمه فیها اشارة إلى مأخذ علم الحکمة و شأنه و وجوبه للانسان»، یا «کلمه فیها اشارة إلى کیفیة تحصیل علم الحکمة» که آیا حکمت، تحصیل دارد یا ندارد؟ یا حتی «کلمه بها یجمع بین ما ورد أنَّ العلماء ورثة الانبیاء» را بیان می‌کند. لذا می‌فرماید: انسان کامل، علم است و این علم را إن شاء الله به فضل الهی در جلسه آینده بیان کنیم که چیست.

این آیات، خیلی عجیب است، از این‌جا به بعد ورود پیدا می‌کنیم به این که اصلاً این «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ» که تبیین می‌شود چیست و یا این که چه شد که بیان فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و یا وقتی فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» شما فقط آن بُعدش را گرفتید، ابعاد دیگر آن چیست؟ یا منظور از «كُلُّهَا» در «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ» چیست و ... که إن شاء الله این‌ها را در باب علم تبیین می‌کنیم که چیست.

البته تمام این‌ها در باب تعریف روایات است و ما به‌خودی‌خود واقعاً نمی‌توانیم بفهمیم. این که واقعاً قرآن به ترجمان حقیقی نیاز دارد که ترجمانش معصومین هستند، همین است. در همین کلمات مکنونه ملا محسن فیض کاشانی (اعلی الله مقامه الشریف)، روایتی را از حضرت سلمان (اعلی الله مقامه الشریف) راجع به امیرالمؤمنین (علیه الصلوة و السلام) می‌آورد که امیرالمؤمنین (علیه الصلوة و السلام) می‌فرمایند: من کیستم، از جمله «أَنَا تَرْجُمَانُ الْقُرْآنِ»، «أَنَا عِلْمُ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ» و پروردگارا! ما را با قرآنت آشنا بگردان.

ما را اهل عمل به قرآنت قرار بده.

خدا! ما را در دو دنیا با قرآنت محشور بگردان.

قرآن ناطق، آن ترجمان حقیقی قرآن، آقاچانمان، به فریادمان برسان.

خدا! تو قادری، ظهور آن قرآن ناطق، در عمر ناقابل ما قرار بده - یکی از خصوصیات ذوالجلال و الاکرام، قادریّت اوست که آن چه که آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی (اعلی الله مقامه الشریف) هم در رشحات تبیین می‌فرماید، همه آن خصوصیات، براساس همین قادریّتش است که در صفت رحمانی قرار دارد -

ای قادر متعال! ما را جز سربازان حقیقی‌اش قرار بده.

«السلام عليك يا أبا عبدالله (عليه الصلوة و السلام)»

--

[1]. بقره / 30

[2]. بقره / 29

[3]. شمس / 8

[4]. بقره / 31

[5]. اعراف / 54

[6]. بقره / 32

[7]. مصباح الشریعة، ص: 16

[8]. اعراف / 179

[9]. الکافی، ج: 2، ص: 373